بس بعد ازین تیر و کمانرا بسوخت گفتند که چرا چنین کردی گفت
تا رونق اولین بر جای باند قطعه که بفتح الکاف الفارسی وسکون
الهاء بود بر حکیم روشن رای • بر نیاید درست تدبیری • گاه باشد
که کودک نادان • بغلط بر هدف بفتحتین یعنی نشان زند تیری حکایت
درویشی را دیدم در غاری نشسته ودر یعنی باب بر روی خود از جهان
بسته وملوک وسلاطین را در چشم همت او شوکت نمانده قطعه
هر که بر خود در سؤال یعنی باب سؤال گشاد • تا بمیرد نیازمند بود • آز بالمد
الحرص بگذار پادشاهی کن • گردن بی طمع بلند بود • یکی از ملوک ان طرف
اشارت کرد که توقع بکرم اخلاق عزیزان انست با نان ونمک با ما موافقت
کنی شیخ رضا داد که اجابت دعوت سنت است دیگر روز ملک بعذر
خدمتش رفت عابد برخاست وملک را در کنار گرفت وتلطف
کرد چون ملک غایب شد یکی از اصحاب پرسید شیخ را که چندین
ملاطفه پادشاه خلاف عادت بود درین چه حکمتست گفت نشنیده
بیت هر کرا بر سماط بضم السین المهملة بنشینی • واجب اید بخدمتش
برخاست • یعنی برخاستن لطیفه بر وصف حال گوش تواند که همه
عمر وی • بفتح الواو نشنود آواز دف وچنگ ونی • دیده شکیبد بکرتین
یعنی صبر کند ز تماشای باغ • بی گل ونسرین بسر بفتح الباء آرد دماغ • گر
نبود بالش اگنده بالمد والکاف الفارسی پر • بفتح الباء الفارسی
یعنی لو لم یوجد وسادة امتلئت بریش الطیر خواب توان کرد حجر
زیر سر • قوله حجر بسکون الراء مبتداء وقوله زیر سر خبره والجملة حالیة
ای یمکن ان ینام الرجل حال کون الحجر وسادة تحت راسه ور نبود دلبر

همخوابه

همخوابه هو من ینوم معک علی بساط واحد پیش • دست توان کرد
در اغوش خویش • این شکم بی هنر پیچ پیچ • کلاهما بالجیم والباء
الفارسیین صفة من پیچیدن وهو کنایة عن الامعاء صبر ندارد که بسازد
یعنی موافقت کند مشتق من ساختن بهیچ باب چهارم در فواید
خاموشی ای فی فواید الصمت عن النبی علیه السلام انه قال من کان یؤمن
بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا او لیصمت وقال علیه الصلوة والسلام من فک
کفیه وکف فکیه فهو من انفع الناس وقال علیه السلام رحم الله امرءا امسک
الفضل من قوله وانفق الفضل من ماله وقیل لذی النون المصری من اصون
الناس لنفسه فقال املکهم للسانه وقال ابن مسعود رضی الله تعالی عنه
ما من شئ بطول السجن احق من اللسان قیل ان ابا بکر الصدیق رضی الله تعالی
عنه کان یمسک فی فیه حجرا کذا وکذا سنة فیقل کلامه وانا العبد الفقیر الی رحمة ربه
الخطیر سمعت من شیخی ومرشدی وبمنزلة روحی فی جسدی انه قد امسک فی فیه
حجرا اثنی عشرة سنة لیتنبه ویحترز عن الخطاء کلما شرع فی التکلم وقال علی بن
البکار جعل الله تعالی لکل شئ بابین وجعل للسان اربعة ابواب فالشفتان
مصراعان والاسنان مصراعان وقال ابقراط الحکیم خلق للانسان لسان
واحد واذنان وعینان لیسمع ویبصر اکثر مما یقول وقیل الحکماء ورثوا الحکمة
بالصمت والتفکر روی ان رجلا وقف علی لقمان فی مجلسه فقال له
الست الذی ترعی معی فی مکان کذا قال بلی قال ما بلغک ما اری قال صدق
الحدیث والصمت عما لا یعنینی حکایت یکی از دوستان گفتم امتناع
سخن گفتنم بعلت آن اختیار افتاده است که در غالب اوقات
در سخن نیک وبد می افتد ودیدهٔ دشمنان جز بر بدی نمی آید گفت ای برادر

Copyright © King Saud University